

مجلهٔ فکاهیِ

مُلانصرالدین

نمرهٔ ۳ دی ماه



اگر توقیف کردت زندگانی؛ بدان، در بوق خود، هی می دمانی!

نام نشریه: ماهنامهٔ فکاهی ملانصرالدین
قراره خیرشکمش هم سیاسی باشه و هم مخلفات، به حد قوه!

همهٔ کارهاش را خودم تنهایی کردم. خودم کی ام؟
حیدر سهیلی اصفهانی

شمارهٔ سوم، سال یکم
غرهٔ برج جدی (دی ماه) سنه ۱۳۹۷ اینترنیل

فهرست مندرجات



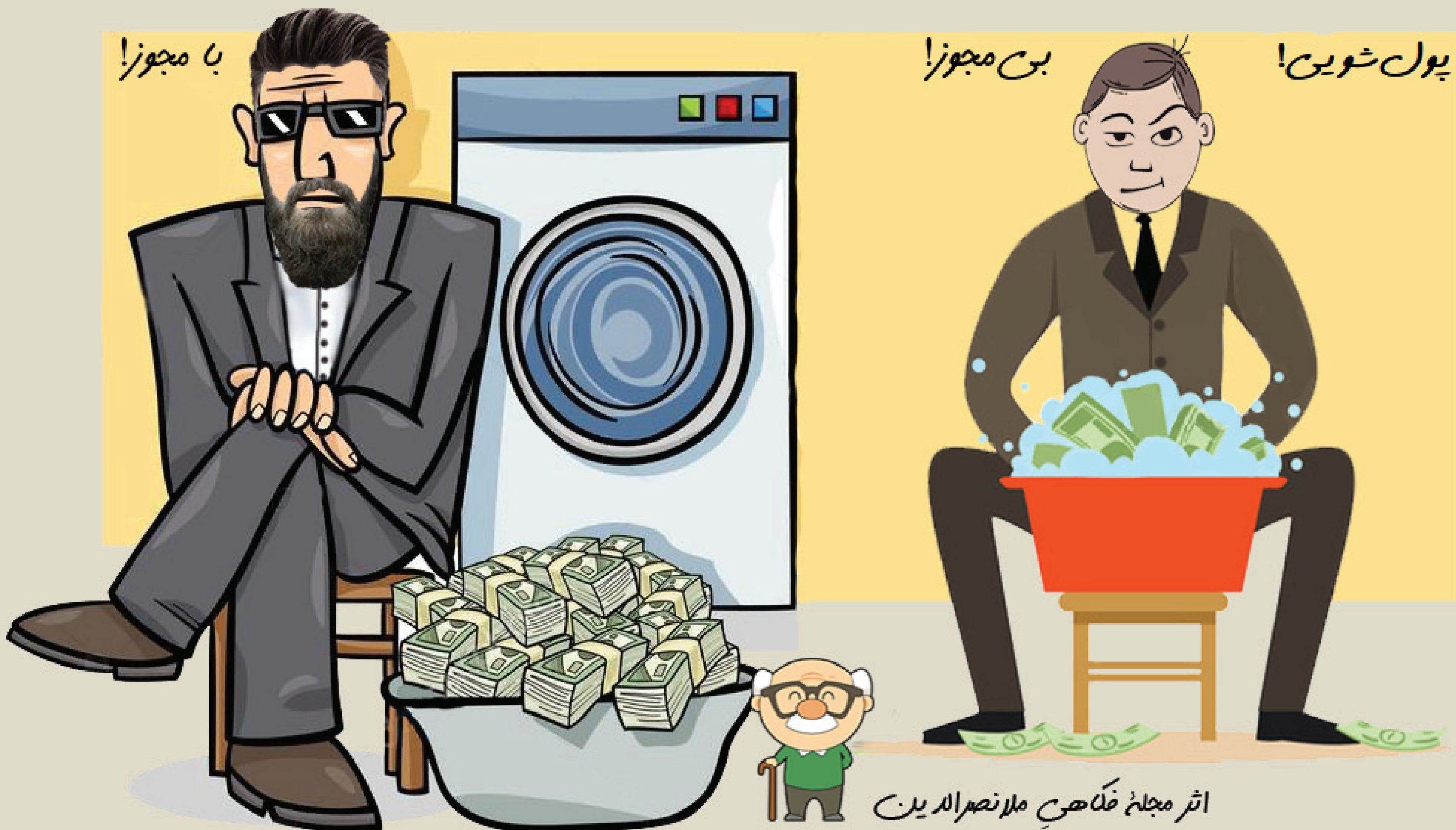




از پول‌شویی تا پول شستن، مساله این است!

حیدر سهیلی اصفهانی

قدیم‌ها برنامه‌ساز تلویزیونی بودم. یه روز یک برنامهٔ اقتصادی ساختیم، دربارهٔ «پول‌شویی»! وقتی برنامه آماده شد، دادیمش به دستیار که برو ببر گروه تا بازبینی بشه! بازبین ما خیلی با حال بود. تا تیتراژ معرفی برنامه را دیده بود، اولش کلی خندید!



– وای خدا!

بعدش کلی به خودش پیچید!

- آخ! شما آخه چقده خرید!

دستیار بنده، خیلی عادی و شق و رق بهش نگاه کرد. کار او این بود که برنامه‌ها را به پخش برساند و از ماجرا سر در نمی‌آورد. اما بازبین به ما، این گروهِ برنامه‌سازی بی‌سواد که دست‌رسی نداشت. او که حالا دیگه از حالت خنده خارج شده بود، خیلی جدی، دقِ دل عالمانهٔ خود را سر این بینوا خالی کرد:

- واقعا! یعنی چی! مردم رو چی خیال کردین!؟ پول‌شویی؟ یعنی پول را می‌ریزند توی تشت و می‌شورند؟ ها!!! یا مثلا می‌ندازن داخل لباس‌شویی!؟ اووووف! حسابتون را می‌رسم! خیال کردین می‌تونید با ساختن این برنامه‌های آشغال، پول مملکت را به جیب بزنید؟

دردسرتون ندم... این رفیق در نهایت توانست کلی مدیر را بخنداند و بعد، اخم و تخم گیرش آمد و برنامه رفت پخش!

حالا ظریف‌الظرفا، این وزیر امور خارجهٔ فوکلیِ سوسول که به شکل پنهانی با انواع دشمن‌آلات سر و کار دارد، برگشته چی گفته است؟ اووووف! گفته است: در مملکت ما پول‌شویی رواج زیادی دارد!؟ یعنی چی؟ یعنی سیاسیون در مملکت ما پول می‌شورند؟ یعنی اینقذه احمقند که پول می‌اندازند درون تشت، روش پودر دریا می‌ریزن و بعد « ده بمال!!!»

البته ایشون از فعل مالیدن استفاده نکردند، اما در مملکتی که دستمال یزدی رواج دارد، قطعا مالیدن هم هست! این اتهام

غیر مستقیمی است که این رفیقِ فاب موگرینی موطلایی- هنوز امید مایی- وارد می‌کند! منظورت چیه ممد جواد! (نام دکتر ظریف در شمارۀ بعدی کیهان) ...ها!

البته شاید ایشون منظورشون لباس‌شویی بوده...خُب این از اتهامات ایشون کم می‌کند. چون دیگه امکان کاربرد فعل مالیدن، خود به خود منتفی می‌شود و چنین تهمت ناروایی که خدای ناکرده ممکن بود به مُشتی نماینده و مسئول سابق و حاضرِ خیلی پاکدامن وارد بشود، همچون برف در برابر آفتاب تموز آب می‌شود و بخار شده، می‌رود هوا رد کارش!

اما همچنان مشکل دیگه‌ای هست! یعنی در ایران، عده‌ای مسئول ساده‌زیست که حقوقشون کفاف زندگی کل ماه را نمی‌دهد و ایشان نیمی از ماه را در نهایت ساده‌زیستی زندگی می‌کنند و نیم دیگر را سنگ به شکم می‌بندند؛ یعنی در خانۀ این بی‌چاره‌ها، مگه لباس‌شویی هست؟ فرض بگیریم هست! از کجا هزینۀ سنگین پودرهایی به آن گران قیمتی را تامین می‌کنند که سه، چهار جور فقط آنزیم دارد؟

تازه‌شم، چطور به خودتون اجازه می‌دهید که به این بی‌چاره‌ها تهمت بزنید که پول نازنین این کشور را در داخل لباس‌شویی‌ها نابود می‌کنند و ..!

یکی نیست به آقای ظریف، از فردا ممد جواد بگوید: آخه مرد حسابی، وقتی شخصیت پاکدامنی مثل جناب شیخ صادق لاریجانی هستند، چرا باید ماجرای شستن پول در تشت یا لباس‌شویی را جار بزنند و اجازه بدهند که دشمن‌آلات ما، از قبیل دشمنان مجازی و فرضی، این طور شاد بشن و قر و قنبیل بزنند! بروید خدمت ایشان و درگوشی به طوری که هیچ گونه دشمنی خدای نکرده شنود نکنند، با ارائۀ شواهدی مثل نوع پودر به کار رفته، میزان مالش احتمالی، دستان به کار رفته و ... ایشان را آگاه بفرمایید. ایشان هم در اسرع وقت واکنش نشان می‌دهند.

در هر صورت، امیدواریم که آقای ظریف (ممدجواد بعد از این) با این واکنش سریع نمایندگان دلسوز که به هیچ وجه، هیچ نوع پول شستنی را بلد نیستند، متنبه بشوند و از این پس، بدون اطلاع دستگاه قضای آقای لاریجانی، این نوع خبرهای ناگوار را توییت نفرمایند تا دشمن هم قر و قنبیل نزند! ایشالله!

غرۀ برجِ جدی المجدول، دی‌ماه مجوس

شلغم آقا

اندر اُحوالات داخله



«دامادیونیزه» کردن دستگاهِ اداری

در حاشیۀ این که این روزها، در میان دامادهای بسیاری از مقام‌های نظام، آدم‌های فرهیخته و کاربلد زیادی ظهور کرده‌اند و عملا جای آقازاده‌های شیرین‌مغز بعضی‌ها را گرفته‌اند، پیشنهاد می‌کنیم که خانه‌تکانیِ گسترده‌ای در نظام شود و عده‌ای از حضرات که «کفایتشان» در تاریخ طولانی ریاست و وزارت و وکالتشان بر تاریخ معاصر هم ثابت شده، کنار بکشند و دامادهای عزیز نخبه را بر جای خود بنشانند.

روزگاری جناب سعدی می‌فرمودند: روستازادگان دانشمند به وزیری پادشاه رفتند، پسران وزیر ناقص‌عقل به گدایی به روستا رفتند. حالا که چنین تبادل معقولی میان روستا و شهر چندان ممکن نیست، چون «پسران وزیر ناقص‌عقل» به سرمایه‌گذاری، به آمریکا رفتند، پس اقلا این شق اول مراعات شود که روستازادگان دانشمندی که سر از دامادی حضرات در می‌آورند، اقلا بر جایشان بنشینند. بلکم افاقه کرد! اسمش را هم بگذاریم «دامادیونیزه کردن»... اسمش هم شیکه لاکردار!

مستشارالدولۀ بی‌کار

انقلابی در قوانین داوری

یکی از مشکلات ما ملت اینه که اصولا نمی‌توانیم خوش‌بین باشیم. در طول نیم‌فصل اول لیگ باشگاهی، هی اعلام شد که اشتباهات داوری زیاد شده و در مواردی داروان سنگ تمام گذاشتند و نظر به صغر سن و بی‌کفایتی بازیکنان در تعیین نتیجهٔ نهایی بازی، خودشان نتیجهٔ پایانی را تعیین کردند.

من واقعا نمی‌دانم این چه اشکالی داره که به جای ۲۲ بچهٔ جغلهٔ قدم و نیم قد، یک داور سن دار جا افتاده که کلی تجربه اندوخته، زحمت بکشه و نتیجهٔ پایانی را تعیین کنه... متاسفانه ما به تجربیات داوران و پیش‌کسوتی آن‌ها توجه تام نداریم و اجازه نمی‌دیم که نقش بیشتری در بازی به عهده بگیرند. حالا همهٔ این‌ها به جهنم! بی‌توجهی به نقش و توانایی داوران در تعیین نتیجهٔ نهایی به ویل و غاشیه... حالا از کجا می‌دونید اون‌ها دارن اشتباه می‌کنند؟

ای‌بسا پس از مطالعات زیاد فهمیدن که این قانون فیفا اشتباهه، همون جا وسط زمین اصلاحش کردن. مگر ما در تاریخمون کم نخبه داشتیم؟ در ریاضیات و شعر و تازگی‌ها، رقص و ترانه‌های قشنگ مثل «خدا خدای مستون، خدای می‌پرستون، به حق هر چی عشقه، ما را به هم برسون»... خب حالا کور می‌شید که داور نخبه هم داشته باشیم؟ خدا همه را هدایت کنه ان شالله!

فوتبالیست عهد دقیانوس

نقل و انتقالات فرفره‌ای

از جمله مزایای واقعا خوب و شایستهٔ فوتبالِ کشورمان، توجه خاص به احساسات بازیکنان است. واقعا چقده خوبه!

بازیکن در حالی که برای تیمش بازی می‌کنه، دلش با اون یکی تیم هم هست. چقدر خوب!

«تو بازی می‌کنی به عشق تیمت، همی عاشق شوی بر آن یکی تیم!

مثالش همچنان بیسکویت گرجی است که با آن می‌خوری یک بستنی کیم!»

(شاعر: سدهٔ ۱۴ ه ش، بی‌دل فوتبالی)

خوب حالا چی شده؟

متاسفانه اتفاقی که افتاده، اینه که بازیکنی پس از این عشق ناگهانی، مجبوره، تیمش را سه طلاقه کنه و بره با اون یکی تیم! حالا اگه ایشون هنوز عاشق تیم قبلی خودش باشه چی؟ واقعا چقدر زجر آور! به قول بی‌دل فوتبالی:

أیا تیمی که من، از تو شدم وا!

چرا مثل زنان به من می‌گی وا؟

به نظر بندهٔ حقیر أذل آکنده از گناه، بهتره در این باره فکری بایسته شود. یعنی نقل و انتقالات به جای این که سر فصل انجام بشه، هفته به هفته بشه! بازیکن عاشق که به عشق هوادارهای تیمش خواب و خوراک نداشت، حالا عاشق شده و یک آن، هوادارها را بسته است به «باد هوا» و سراغ تیم دیگری رفته، اما سر هفته پشیمان شده!

ایشون بتونند هفتهٔ بعد برای همون تیم قبلی بازی کنن و بعد دوباره برگردن همین تیم بعدی و هفتهٔ بعدش دوباره برای تیم بعدی و قص علی هذا! این جوری، باعث می‌شه که ایشون انگیزه کامل داشته باشن و خوب‌تر از این بازی کنن.

بعون الله و تأییداته

مغز بادوم





اندر سخاوت شازدهٔ ما

جراید: رضا پهلوی، شاهزادهٔ اسبق، از ترامپ خواست اموال آقازاده‌های مقیم آمریکا را توقیف کند!

من به نقشه‌ی خودت عمل کردم! تو که اولین آقازاده‌ای بودی که پول به آمریکه آوردی!

واسچی تولیست، منو گذاشتی نفر اول

کارتون تلفیقی - اثر مجلهٔ فکاهی ملانصرالدین

پرترت: بروس مک کینون

نقل است که در بلاد ینکی دنیا که چون در آن جا، آفتاب رخشان است، در بلد ما ظلمات و افغان، فرزند مرحوم مقهور معهود، شاه فقید شهید ادام الله روایاته، از شاه آن دیار موسوم به دونالدالدین ترامپ السلطنه، خواسته‌اند تا اولاد وزیران و وکیلان و گماشتگان حکومتی ایران را کت بسته بگیرند و آن چه در چنته دارند بقوه قاهره از آن‌ها بستانند و در انبان حضرتش بنهند! وه که چه زیبا سخنی و چه شیوا حکمتی ایشان فرموده‌اند که فی‌البداهة در نظرم آمد:

بیت:

«مال دیگر را ستاندن بس خوش است
گر ستاندی و ندادی کس خوش است»

که ظریفی گفته است قول حق را «کلوا و اشربوا و لاتسرفوا» بهر زمانی است که مال خود را خوری. لیک اگر مال کسان باشد، بس روا باشد که «کلوا و أشربوا مستطعتم من قوة!» بخورید و بیاشامید تا بتقرید! لذا بر شازده، خورند این مال بس حلال باشد که در مسند است به سند صحیح، روایت شده از أبي هريرة که در مُلک شام، بسی خورد و خوابید و گشنی کرد و حمد خدای گفت تا به دیار بربره در کنار بحر روم بمرد و او را به خاک سپردندی... گو آن که حکایت، ربط مستقیم نداشت، لکن شازده آدام الله برهانه، همچون ابی‌هریره، بملک غریب است. پس روا باشد که از اموال زندیقان و معاندان خورد تا مُرَد.

اما زهی دل پاک و رئوف حضرتش که فرموده‌اند آن مال نجسِ از خوان مردم رفته را نزد خود به امانت خواهد نهاد تا روزی که به وطن بازگردد، آن را به عملجات تقدیم کند تا از آن نان و خورشت سازند. آفرین بر این همت بلند و آرزوی بعید که ایشان رنج نگه داشتن این مال بلیغ را در این زمان مدید بر خود هموار می‌کنند تا پس از گذشت سالیان دراز، آن را به عملجات این ملک باز پس دهند که همان دم مرا در نظر افتاد:

بیت:

«ای شازدهٔ حسرت، آه از غم بی‌پولی
پول چو منی نزدت، ای وای چقد دوری!»

مجیزالشعرای بی‌دل



پخته کارتون!

کارتون های تلفیقی اثر مجلۀ فکاهیِ ملانصرالدین





همبستگی با اعتراضات کارگرانِ هفت تپه



«چو آزادیِ کس شود بی کران»؛ همینه که می بینید!



آگه مردم راه بیفتند دنبال بازی‌های سیاسی شما، پس کی زندگی کنند؟

جراید- خشایار خاوری، پسر اختلاسگر مشهور، در کانادا به عنوان سرمایه‌گذار نمونه شناخته شد!

سوی دیارِ کانادا!
سوی دیارِ کانادا!
رو به دلار می‌رویم!
رو به دلار می‌رویم!

CANADA DRY
خنک بنوشید!!

CANADA

کارتون فوتو مونتاژ اثر مجلهٔ فکاهیِ ملانصرالدین

دربارهٔ پسر خاوری که در کانادا، سرمایه‌گذار نمونه شده و در آن دیار مثلا عدل، هیچ کس نپرسیده این پول را از کجا آوردی!

جون بابات! این
تن بمیره، مذاکره کنیم!

عمرا! تا این تنت نمیره،
خبری از مذاکره نیست!

اثر مجلهٔ فکاهی ملانصرالدین

از این قیافه بر نمی‌یاد اهل مذاکره بشه! بر می‌یاد؟



سخنرانی احمدی‌نژاد در صومعه‌سرا، برای خیلی‌ها جالب بود. چون بسیاری از کارشناسان، او را باعث و بانیِ وضع موجود می‌دانند.

اندر بازیگری و شیرین‌زبانیِ اهل سیاست







گفته‌اند کسی دعوی طبابت کچلان و کلان می‌کرد، لیک یک تار موی بر سر نداشت. نازک‌دلی از سر کویش می‌گذشت، به آهنگ بلند گفت:

«کل اگر طبیب بودی، سر خود دوا نمودی!»

این سخن مرا یاد رئیس پیشین انداخت که در دوران طویلِ ریاست خود، کار را از موی سر بگذراند و یک موی بر تن این مردم ننهاد، لیک اکنون، دست از دامن تخت سلطنت فروافتاده و لاحول و لاقوه گویان، هر جا می‌نشیند و برخاست می‌کند، چنان ژاژ بی‌هوده در آن کام بی‌مزه می‌خاید که گویی به دوران حکومت، تا رسیدن به اهداف غائیه، دو سه فرسنگی نمانده بود که یله شد. در نظرم افتاد:

«سر خود دوا نکردی، سخنت زیاده کردی

موی از سرم فکندی، شِکَرَت حواله کردی؟»

باری! مرا در نظر آمد که ای بسا، ما مردمانی تنگ نظر و نزدیک بینیم که این خوشمزگی را نمی‌بینیم و معنی سخن می‌جوییم. شاید آن مرد بی‌کفایت و زبان‌باز بی‌نهایت، چشم بر آمال قدرت و رجای شوکت پوشانده و بر آن است تا خوشمزگی و خیرگی کند تا مردمان را بخنداند. چه گفته‌اند «المفلس فی أمان الله» و این بی‌چاره که بهره‌ای نه از هوش داشته و نه از سلطه و شوکت اندوخته‌ای برایش مانده، جز این زبان، چه دارد که به کار خود زند که شیخ اجل گفته است:

«کنونت که امکان گفتار هست، بگو ای برادر به لطف و خوشی

که فردا، چو پیک أجل در رسد، به حکمِ ضرورت، زبان درکشی!»

تو چه دانی که این بی‌هنر، کنون در پی چیست؟ ای بسا، آمده است تا این دو مثقال زبان را در کار گیرد و به کاری بزند که جناب انوری گفته‌اند:

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم
کاندر طلب راتب هر روز بمانی
رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز
تا داد خود از کهتر و مهتر بستانی
نی گوشهٔ کنجی و کتابی بر عاقل
بهتر ز بسی گنج و بسی کامروانی
گر بی‌خردان قیمت این ملک ندانند
ای عقل خجل نیستم از تو که تو دانی
فرعون و عذاب ابد و ریش مرصع
موسی کلیم‌الله و چوبی و شبانی

پس اگر این شیرین‌زبان، سخن از عطای بیست برابر و صلهٔ بیشتر می‌کند، نه از خباثت طبع است که از ملاحت زبان و شیرینی بیان اوست. چنان که شاعر می‌فرماید:

به زمین خوردن دلقک یا در آوردن شکلک
واسه اینه که تو بخندی مثل رسم شاه و تلخک

وکیل البلایا



گفتگوی صفا گزارش زاده، با فیلترالدوله میرغضب اینترنت



هم فیلترالدوله میرغضب اینترنت و هم صفا گزارش‌زاده، هردو شخصیت‌های خیالی هستند و به هیچ شخص یا نهاد یا تشکیلات خاصی مربوط نمی‌شوند. این مطلب صرفا در راستای طنزو شوخی تهیه شده است و هدف دیگری ندارد.

من صفا گزارش زاده در این هفته، با حضرت اشرف فیلترالدوله، میرغضبِ اینترنت به گفتگو پرداخته‌ام تا ببینم چرا این همه پایگاه و سایت و صفحه و ... هر روزه قفل و بست می‌شه؟ با درود به شما..!

فیلترالدوله: چی گفتی؟

صفا: هیچی! گفتم سلام!

فیلترالدوله: نه خیر قبلش چی گفتی؟

صفا: گفتم درود!

فیلترالدوله: این کلمه ممنوعه، مبادا منتشرش کنی؟

صفا: آخه چرا؟

فیلترالدوله: چون عین این ضد انقلاب‌ها سلام می‌کنی؟

صفا: اتفاقا سئوال من هم در همین باره است! معیار شما برای بستن یک سایت چیه؟

فیلترالدوله: معیار نمی‌خواد!

صفا: یعنی چی معیار نمی‌خواد؟

فیلترالدوله: خب معیار نمی‌خواد دیگه؟ مثلا شما هر روز چلوگوشت می‌خوری یا دیزی یا کوبیده؟ هر روز میل چیزی را می‌کنی؟ اوضاع دنیا هم همین جوریه! یه روز این خوبه، اون بده، یه روز بر عکس!

صفا: مثلا اون روزها که احمدی‌نژاد آدم خوبی بود، کلی سایت به خاطر گل روی اون تعطیل کردید، خب حالا که آدم بدیه برای شما، چرا سایت‌ها همین طور بسته موندن؟

فیلترالدوله: چند تا دلیل داره! یکیش اینه که اون که گفتی...

صفا: احمدی نژ...

فیلترالدوله: اسمش را نبر..! این یارو، قبلا خوب بود، حالا بده، بعد ممکنه دوباره خوب بشه! ما یه مدتی صبر می‌کنیم تا ببینیم حتما آدم بدی هست یا نه، بعد سایت‌ها را آزاد می‌کنیم. دوم این که سرمون شلوغه، گذاشتیم تو نوبت، یکی یکی! سوم این که اصلا یادمون رفته..!

صفا: آخه اعتراض هم می‌نویسند که بازبینی کنید، اما باز ترتیب اثر نمی‌دین!

فیلترالدوله: خب! چون باز یادمون رفته که همون اعتراض‌ها را ببینیم. این قدر بنویسید تا بلاخره یادمون بیاد!

صفا: راستش من که گیرپاژ کردم! خب آقای محترم، اون وقت‌ها که فقط سایت‌های سکس و چند سایت خیلی دیگه مخالف را بسته بودید، مردم رعایت می‌کردند، چون ۹۹ درصد اینترنت باز بود. حالا که چپ و راست هر چی دستتون میاد می‌بندید، مردم رفتند آنتی فیلتر گذاشتند و از دم همه چیز را می‌بینند. بدون هیچ فیلتری!

فیلترالدوله: خب ببینند!

صفا: ای بابا! برای شما مهم نیست؟

فیلترالدوله: نه که مهم نیست؟ به ما چه؟

صفا: به شما چه؟ آقا عزیز من، این همه خرج الکی برای چی؟

فیلترالدوله: مگه تو واسه خودت خرج نمی‌کنی؟ لباس و کفش و خونه و ماشین و زندگی و ..! ما یعنی خرج نداریم؟ زن و بچه نداریم؟ آرزو نداریم؟

صفا: یعنی این خرج‌ها مال همینه و اینترنت و فیلتر و غیره و ذلک همش کشکه؟

فیلترالدوله: چرا حرف تو دهن آدم می‌ذاری؟ من کی همچی چیزی گفتم؟

صفا: اِه! پس اینی که گفتی، یعنی چی؟ من یه آنتی فیلتر می‌ذارم، کل تشکیلات شما را دور می‌زنم، ظرف سه سوت!

فیلترالدوله: من دارم می‌گم، این همه آدم تو این تشکیلات جمع شدن دارن زندگی می‌کن... نون می‌برن خونه! مگه شهر هرته که به خاطر یه آنتی فیلتر کوفتی، کل این تشکیلات را جمع کنیم، بره رد کارش؟

صفا: پس این طور! شده ماجرایِ «اگه واسهٔ من آب نداره، واسه تو که نون داره!»

فیلترالدوله: نه خیر! درست عکس می‌فرمایید! اگه واسه تو آب نداره، واسه من نون داره!

صفا: متوجه شدم! پس من برم رد کارم!

فیلترالدوله: کجا می‌ری؟ نشونی سایتت را بده ببینم!

صفا: نمی‌خواد فیلترش کنی، من به سایت خودم هم با آنتی فیلتر می‌رم... زحمت بی‌خود نکش!



من تو دانشگاه، دارم
روانشناسی بالینی
می..!

دختر بی‌کار بودی، این همه هزینه بی خود!
من الان تو همین فیس‌بوک و اینستاگرام، هم
کارشناسِ روان‌شناسی بالینی‌ام، هم غیر بالینی!
تازه، کارشناسِ سیاسی، اقتصادی، تغذیه و ازدواج
هم هستم! ببینم، شوور خوب نمی‌خوای!؟

اثر مجلهٔ فکاهی ملانصرالدین

جراید: پژوهشگران ثابت کرده‌اند، کسانی که همسرانِ غرغرو دارند، به
مرض قند دچار نخواهند شد!

تو که همهٔ فک و فامیلت،
مرض قند دارند، واسه چی
تا حالا این مرض رو نگرفتی؟

آخه من زن غرغرو دارم،
عوض قند
می‌خورم!

کاری از مجلهٔ فکاهیِ ملانصرالدین

کارتون تلفیقی: اثر مجلهٔ فکاهی توقیف

کشمکش میانِ دو حزب جمهوری‌خواه و دموکرات با نمادهای فیل و الاغ و نقش ترامپ در بحران!

اردوغان و محمد بن سلمان در نشست گروه بیست

G20
ARGENTINA 2018
CONSTRUYENDO
CONSENSO PARA
UN DESARROLLO
EQUITATIVO Y SOSTENIBLE

اثر مجلهٔ فکاهی
ملانصرالدین



بشنف و باور نکن!

رئیس نصف سودان، با رئیس سه پنجم سوریه دیدار کرد:

عمر البشیر رئیس جمهوری نصف سودان که قبلا با حالت قهر، روابط خودش را با دولت بشار اسد قطع کرده بود، در سفری رسمی وارد دمشق شد تا با همتای سوری خود دیدار کند.

هدف این دیدار، گسترش روابط و کش دادن آن به حدی است که به روسیه و ایران برسد. او قبلا، ضمن محکوم کردنِ کارهای ایران و دخالت‌های تهران در امور داخلیِ کشورهای عربی از جمله سوریه و حمایت از دولت بشار اسد، روابط خودش را با این کشور قطع کرده بود. او در این باره گفت:

«راستش، کیسه‌ای که ما قبلا برای ایران دوخته بودیم، پاره شد و هر چی وصله زدیم باز هم جر می‌خورد تا این که عصبانی شدیم و کیسه را پاره کردیم و یک کیسهٔ دیگه به رنگ پرچم عربستان سعودی دوختیم و خداییش بد نبود. محمد بن سلمان هر بار کیسه را پر می‌کرد و برامون می‌فرستاد تا این که جنگ یمن شد و محمدشون از ما سرباز خواست، ما هم فرستادیم به خیال این که یه چیزی هم بابت اون‌ها گیرمون میاد، دیدیم بی‌پدر، سرشماری می‌کنه و بر اساس کلهٔ هر سربازی یه چیزی به ما می‌ده! تازه، این کیسه هم باز افتاد تو پاره شدن. دیدیم نمی‌صرفه، حالا اومدیم دوباره این ور، ببینیم می‌شه کیسهٔ دیگه‌ای بدوزیم؟

ژنرال عمرالبشیر در پاسخ به پرسش خبرنگاری که پرسید: بشار بندهٔ خدا خودش هم کیسه به دسته، وضع ایران را هم که می‌دونید، پاسخ داد: «بعله! خبر دارم... گاو که نیستم! اما شنیدم داداش پوتین که خدا سایه‌اش را از سرمون کوتاه نکنه، این روزها، کیسه قبول می‌کنه. حالا با یک کیسه به رنگ پرچم روسیه اومدم، ببینم چیزی دشت می‌شه یا نه! اگه نشد یه سر می‌رم تهران، شاید ایرانی‌ها واسطه شدند. والله جای دوری نمی‌ره... خداییش از کاخ من در خارطوم حتی پونصد متر هم دور نمی‌شه!»

او سپس آهی کشید و افزود: «ای داد و بی‌داد!»

اثر مجلهٔ فکاهیِ ملا نصرالدین



ادامهٔ تخصص، با بی‌بیکاری دوبل

دانشجویی، پس از فارغ‌التحصیلی در یک رشته، تصمیم گرفت تا تحصیلات خود را در رشتهٔ دیگری از سر بگیرد. از ا و دربارهٔ علت این کارش پرسیدیم:

– تو که نتونستی کاری پیدا کنی، واسه چی می‌خوای در یک رشتهٔ دیگه درس بخونی؟

– می‌خوام بی‌کار دوبل بشم؟

– این دیگه چیه؟

– مگه نشنیدی همبرگر دوبل؟

– چرا شنیدم!

– خب این هم بی‌کاریه، اما دوبله! فهمیدی؟

– اگه بابات هم بود، نمی‌فهمید؟

– خب پس گوش‌هات را باز کن تا بفهمی؟ من الان فارغ‌التحصیل دانشگاه هستم، خب؟

– خب!

– برای این رشته هم که فارغ‌التحصیل شدم کاری پیدا نکردم. بگو خب!

– خب!

– خب به جمالت! پس من بی‌کارم برای یک رشتهٔ دانشگاهی! حالا اگه از دو تا رشتهٔ دانشگاهی فارغ‌التحصیل بشم، می‌شه دو تا رشتهٔ دانشگاهی و بعدش هم بی‌کار! به این می‌گن بی‌کاری دوبل!

– اصلن ببین! تو بی‌کاری سوبلی خودت خبر نداری! اصلا همین که زندگی می‌کنی بی‌کاری! اصلا بابات بی‌کار بوده تو را پس انداخته!

– برو بمیر بابا!

مایکل کوهن در راه ریاض یا کانادا

به داد وکیلِ بی‌چارهٔ ترامپ برسید!

گزارش‌های واصله از مجلهٔ فکاهیِ هومورزتایمز، حاکی است که رئیس‌جمهوریِ آمریکا، قصد دارد: وکیل پر دردسر خود را در کسوتِ سفیر این کشور، راهی ریاض کند. بی‌چاره، جناب سفیر کبیر جدید، یک هفته‌ای است که خود را گم و گور کرده است و اصلا پیدایش نیست.

در آخرین مکالمه‌ای که میان او و دونالد ترامپ صورت گرفته، تنش شدیدی میانشان روی داد و فقط فریادِ ترامپ شنیده شد که می‌گفت: می‌ری ریاض یا بندازمت تو گونی و بفرستمت اون‌جا!

خبرنگاران خُفیهٔ مجلهٔ فکاهیِ توقیف توانستند نوار ضبط شدهٔ گفتگوی ترامپ و کوهین را به دست آورند:

«ترامپ– شنیدم گفتی که نمی‌خوای بری ریاض!

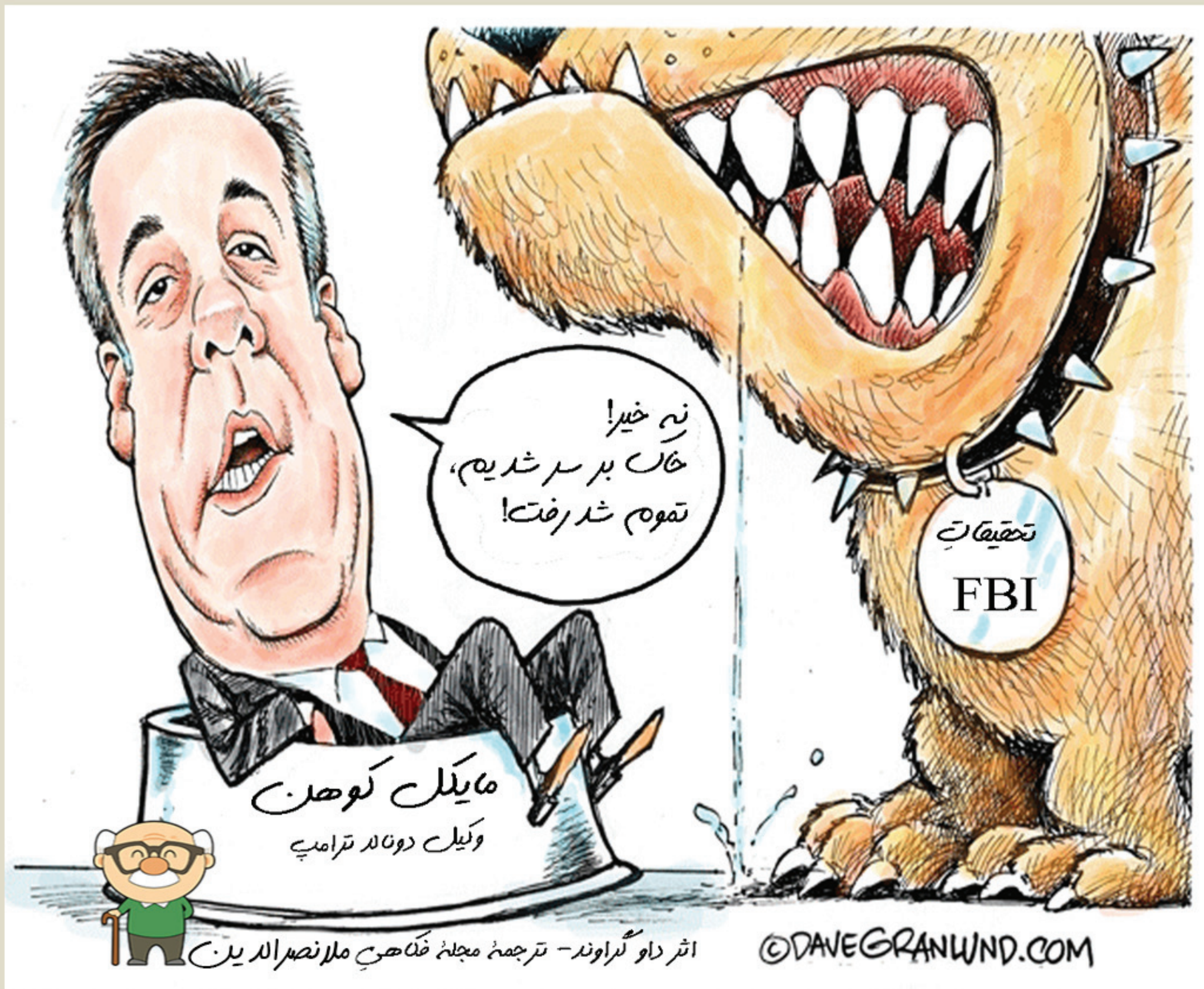
کوهن– نه خیر، نمی‌رم!

ترامپ– آخه الاغ! کم مونده لو بریم! اف. بی.آی همه جا دنبالته! کلی هم سند و مدرک از دفترت جمع کردن. جفتمون به فنا می‌ریم!

کوهن– به جهنم! به فنا بریم! بهتر از اره برقیه!

ترامپ– اره برقی دیگه چه کوفتیه؟

کوهن– از همون کوفته‌هایی که تو ممد بن سلمان، به خورد اون جمال بدبخت دادین! حالا هم لابد نوبت منه!



ترامپ- عجب خریه! آخه من به اون ماجرا چی‌کار دارم؟

کوهن- چی‌کار داری ها؟ بهت می‌گم! کارت اینه که منو بدی دست اون دیوونه‌ها تا شقه‌ام کنن و خودت هم خیالت راحت بشه و عوضش چهار تا شترشون رو هم تحریم کنی که مثلا انتقام منو گرفتی!

ترامپ- می‌ری ریاض، یا بندازمت تو گونی و بفرستم اون‌جا! ...

کوهن- نمی‌رم! نمی‌رم! نمی‌رم! اف. بی. آی هم منو بگیره همه چیز رو می‌گم!»

در همین جا تماس تلفنی قطع شده است.

مجلهٔ فکاهیِ هومورزتایمز، در ادامه به گزارش‌های شبکه‌های خبری استناد می‌کند که خبر داده‌اند خودروی شخصیِ مایکل کوهن در نزدیکی مرزهای کانادا دیده شده است. گفته می‌شود که او قصد دارد از راهِ قطب شمال، به روسیه یا چین فرار کند.

او که مدت‌ها وکیل دونالد ترامپ بود، در ارتباط با پروندهٔ انتخابات آمریکا و استفاده از کمک‌های روسیه برای پیروزی او در انتخابات، تحت پیگرد قانونیِ دفتر تحقیقات فدرال آمریکا یا اف. بی. آی قرار گرفته است.

اطلاعیه:

در پیِ مشکلاتی که میان یکی از نمایندگانِ مجلس شورای اسلامی و کارمندانِ گمرک پیش آمده است، فرهنگستان ادب فارسی، با صدور اطلاعیه‌ای اعلام کرد:

«واژگانی همچون گه خوردی، از بخش واژگان بد و ناپسند خارج شده است و از این پس نمایندگانِ محترمِ مجلس، می‌توانند با خیال راحت از این گونه واژگان بهره‌برداری کنند. چون با توجه به گرانی محصولات غذایی که کیفیتشان از گه هم کمتر است، باید گفت: گه ارزش غذایی بسیار بیشتری از این گونه مواد غذایی دارد. لذا اگر شخصی به شخص دیگری گفت: گه خوری! معنی اش این است: شما غذای بی‌کیفیتی خوردی که از آن بی‌کیفیت‌تر هم در بازار پیدا می‌شود.

لذا نمایندهٔ محترم، صرفا قصد داشت به کارمند گمرک گوشزد کند که برای حفظ سلامتی خود نباید گه بخورد.»

آزادی!
برابری!
جلیقه‌های
زرد!

اثر پائولو کالری، ترجمهٔ مجلهٔ فکاهی ملا نصرالدین

۱



۲



۳



۴





ترجمهٔ مجلهٔ فکاهیِ ملانصرالدین

کاری از اندی مارلت، کارتونیستِ آمریکایی

لُب کلوم، ختم کلوم!

پناهندگی به شرط چاقو

روزی یکی برام گفت که «سال‌ها پیش، یکی از کمپ‌های اصلیِ صلیب سرخ برای پذیرشِ پناهنده در دمشق بود و من هم بهر کاری، در این شهر اقامت داشتم و از قضا، همسایهٔ من کارمند همین کمپ بود. هنگام گپ و گفت خودمانی، برام تعریف کرد که "جویندگان پناهندگی در غرب، هر بار شگرد و ترفندی دارند. یک بار دینشان را عوض می‌کنند و مشخصا مسیحی یا بهایی می‌شند. یک بار دیگر شگردی دیگر! حالا هم مُد همجنس‌گراییه. روزی شخصی از ایران اومد و گفت: من همجنس‌گرا هستم و در ایران، مرا اذیت می‌کنند. ما هم قبول کردیم و او را به کمپ راه دادیم، اما چون می‌دونستیم ممکنه ترفندی در کار باشه، اون رو صاف انداختیم وسط همجنس‌گراها! نصف شب شنیدم دو دستی رو در می‌زنه و کمک می‌خاد. در را باز کردیم، دیدم بیچاره نفس‌زنان و رنگ و رو پریده، می‌گه: هم اتاقی‌هایش می‌خواند بهش تجاوز کنند. گفتیم: مردک! تو که همجنس‌گرا بودی... گفت: بله هستم، اما هنوز آمادگیش رو ندارم.

حالا مدتیه که ظاهرا شگرد همجنس‌گرایی از رونق افتاده. چون قطعا شامل فشارهایی از نوعِ خاص می‌شه و هر کسی طاقتش رو نداره، اما در عوض، مُد شده که حرکت نمادینی بکنی و بعد، تو را بگیرند و بعد از آزادی از زندان، بری بیرون و بشی نماد مبارزه! مثلا از تیر چراغ برق بالا بری که می‌خوام برای دفاع از زندانی‌ها یا آزادی بی‌حجابی و غیره، خودم را بکشم. اما نه جدی‌ها! الکی! و از همون اول هم، هدف، گرفتن ویزا! اون‌هایی که همین عقاید را دارند، خودشون می‌دونند و عقایدشون، ما خداییش قصد بی‌ادبی به اعتقاداتشون رو نداریم. ما که تو زندگیِ مردم نیستیم و نمی‌دونیم چه بدبختی‌هایی دارند. ما که خبر نداریم، اقلا نمک به زخمشون نپاشیم..!

پس منظور ما این جا فقط، این تیپ‌های موزماره که از این راه، قصد کاسبی دارند. مثل این بچه‌های گدا که یاد گرفتند گوشهٔ خیابون مشق می‌نویسند و وانمود می‌کنند، خیلی اهل درس و مشقند. اما در اصل دارند ادای این بچه‌ها را در می‌آرن تا مردم بهشون پول بدن!

اما باز هم این روش، مشکلات خودش رو داره. همان طور که همجنس‌گرایی فشارهای خاص خودش رو داره، این روش هم قطعا بدبختی‌های خاص خودش رو داره. چون نمی‌شه این حرکت رو بکنی و بعد بیرون که رفتی بگویی: دست شما درد نکنه که خرج سفر مرا دادید. ما را به خیر و شما را به سلامت... از این خبرها نیست! قطعا باید در ازای این همه مهر، مهریه ای را هم بپردازی!

تازه می‌شی میمون معلق‌زن اون‌ها! کاغذ دستت می‌دن، باید از روش بخونی..! چه قبول داشته باشی و چه قبول نداشته باشی... یک سری سمینهار و جلسه ملسه دارن، باید بری، اونجا هم بهت نقش می‌دن باید حرف بزنی. راست یا دروغ! گاهی ورقه دستت می‌دن باید از دشمن مملکتت بخوای که مملکتت رو تحریم کنه. اون هم به نام ملتی که بعد از این همه بدبختی، تمام امیدش به رونق اقتصادی کشور و باز شدنِ گرهٔ کور زندگیشونه.

این ترفند هنوز هم طرفدارانِ خود را دارد.

اما چی‌کار می‌شه کرد؟ هر راه و روشی عمر مفید داره! امروز و فردا داره! یهوکی زدی و نگرفت... یهوکی الکی الکی، دیدی شدی اپوزیسیون شیش ستاره با کلی تهمت! راه برگشت هم نداری... بعد هم که اوضاع خوب شد. کشورت جای بهتری برای زندگی شد، اسم تو می‌شه خائن!

لب کلوم این که از من به تو نصیحت! اگه می‌خوای از این کارها بکنی، اولش خوب فکر کن و پیهٔ همه چیز را به تنت بمال! گاهی باید آدمیزاد پیاله را محکم بزنه زمین و بگه جهنم و ضرر! می‌رم و می‌شم! اگه این جوریاس، راحت باش، برو به امید خدا... اگه نه، نه می‌خوای و نه فکرت این وریه! پس فکر کار و بار درست و حسابی باش، دور این کارها را هم خیط بکش.

این جا مجلهٔ فکاهیه، اما ما هم اصولی داریم. مهمترین اصل ما اینه که با همه چیز نمی‌شه شوخی کرد و با هر چیزی نمی‌شه کاسبی راه انداخت. بعضی چیزها مقدسند. مثل میهن! مثل رفاه مردم! مثل نبرد با ظلم! مثل جنگ با بی‌عدالتی!

ختم کلوم!



MOLLA NASRODDIN

